



بحران در مناسبات جمهوری اسلامی با دول غربی ادامه خواهد داشت

روز ۲۴ نوامبر شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی مجدداً به منظور بررسی پرونده اتمی جمهوری اسلامی تشکیل جلسه می دهد. قطعنامه صادره در نشست ۲۴ سپتامبر آژانس از جمهوری اسلامی خواسته بود فعالیت مراکز تولید انرژی هسته ای را بی درنگ متوقف سازد. امکان دسترسی بازرسان آژانس به مراکز مربوطه و از جمله اماکن نظامی، و امکان تماس با متخصصین اتمی ایران که در این مراکز مشغول به کارند را فراهم سازد، و اسناد و مدارک لازم در رابطه با فعالیت های هسته ای را در اختیار بازرسان آژانس قرار دهد. در آن قطعنامه عنوان شده بود که در صورت عملی نشدن این مفاد، اجلاس ۲۴ نوامبر شورای حکام، پرونده جمهوری اسلامی را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع می کند. شورای امنیت سازمان ملل از این اختیار برخوردار است که اقدامات تنبیهی و از جمله تحریم های سیاسی و اقتصادی علیه حکومت اسلامی تصویب کند تا مانع دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح های اتمی شود. تصویب این قطعنامه اعتراض شدید جمهوری اسلامی را در بر داشت. نمایندگان حکومت اسلامی همچون گذشته مدعی اند که تولید انرژی اتمی را به منظور اهداف صلح آمیز حق خود می دانند و قطعنامه آژانس این حق را زیر پا می گذارد. از سوی دیگر خشم از نمایندگان کشورهای از قبیل هند، روسیه، چین و غیره که مبادلات تجاری

در صفحه ۲

در این شماره

- ۲ اخباری از ایران
- ۴ اخبار کارگری جهان
- خلاصه ای از اطلاعات
- ۹ و بیانیه های سازمان
- ۸ مبارزه طبقاتی و رهائی زنان (۵۸)

چرا فرانسه شعله ور شده است؟



۱۲

یک ارزیابی از عملکرد "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ"

چهار سال پیش، تعدادی از سازمان های سیاسی و فعالین مستقل چپ، در پی چندین ماه مذاکرات، تشکیل جلسات و انتشار یک بولتن بحث، در یک اجلاس وسیع که متجاوز از صدتن در آن حضور داشتند، تصمیم گرفتند که به منظور ایفای نقشی فعال در مبارزه طبقاتی و تحولات سیاسی ایران به نفع طبقه کارگر و توده های زحمتکش و ستمدیده مردم ایران، به یک اتحاد عمل سیاسی پایدار، حول محور

سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری حکومت کارگری، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و اعمال حاکمیت کارگران و زحمتکشان از طریق شوراها، شکل دهند.

انتشار بیانیه این اجلاس، در شرایطی که بحران سیاسی در ایران، ابعاد وسیعی به خود گرفته بود و مبارزات علنی توده ای مدام اوج می گرفت، با استقبال طیف

در صفحه ۵

تجربه " کمیته پی گیری ایجاد شکل های آزاد کارگری" و یک درس مهم

جنبش کارگری در طی دو سال گذشته گام های مهمی به جلو برداشته است. ارتقای درجه آگاهی در میان کارگران، رشد و تقویت گرایش چپ رادیکال و سوسیالیستی در جنبش کارگری و بالاخره پیشرفت های جنبش کارگری در عرصه تشکلیابی و تشکلیابی کارگری در این دوره، در تمام طول دوده گذشته سابقه نداشته است و از

لحاظ کمی و کیفی با آن قابل قیاس نیست. یکی از خصوصیات مهم جنبش کارگری در این دوره، گسترش روحیه تشکلیابی در میان کارگران و رویکرد چشمگیر فعالان و پیشروان کارگری بدین سمت است. کارگران در مبارزه روزمره خود برای تحقق خواست ها و بهبود شرایط کار و در جریان

در صفحه ۶

احکام صادره علیه دستگیرشدگان اول ماه مه
سقز را محکوم می کنیم و خواستار لغو آن هستیم

۷

بحران در مناسبات جمهوری اسلامی با دول غربی ادامه خواهد داشت

اخباری از ایران

تجمع اعتراضی کارگران شرکت "فرنخ و مه نخ" قزوین

۱۵۰ کارگر شرکت "فرنخ و مه نخ" قزوین روز ۸ آبان به نمایندگی از طرف ۱۵۰۰ کارگر این کارخانه با تجمع در مقابل مجلس حکومت اسلامی، به بلاتکلیفی خود اعتراض کرده و خواستار پرداخت حقوق معوقه خود شدند.

تجمع اعضای ۱۶ تعاونی مسکن

اعضای ۱۶ تعاونی مسکن روز ۸ آبان در اعتراض به عدم صدور مجوز برای ساخت مسکن در زمین خریداری شده توسط این تعاونی ها در منطقه مارلیک کرج در مقابل مجلس حکومت اسلامی تجمع کردند.

تجمعات معلمان حق تدریسی

روز ۸ آبان جمعی از معلمان حق تدریسی استان های خراسان و تهران در اعتراض به نحوه استخدام رسمی معلمان حق تدریسی در مقابل مجلس حکومت اسلامی تجمع کردند هم چنین جمعی از معلمان حق تدریسی رباط کریم، کرمانشاه و تهران در اعتراض به وضعیت استخدامی خود روز ۱۵ آبان در مقابل مجلس حکومت اسلامی تجمع کردند. روز ۱۷ آبان نیز معلمان حق تدریسی استان فارس با تجمع در مقابل مجلس حکومت اسلامی به وضعیت استخدامی خود اعتراض کردند.

ادامه تجمع کارگران "پارسیلون"

اعتراض کارگران بخچال سازی "پارسیلون" خرم آباد که از تاریخ اول آبان شروع شد با گذشت یک هفته، ادامه یافت. این کارگران با تجمع روزانه در محوطه شرکت به نحوه عمل کرد مدیریت کارخانه و اخراج کارگران قراردادی اعتراض می کنند.

اعتصاب کارگران "افراساحل ایران"

کارگران شرکت کشتی سازی و صنایع "افراساحل ایران" در استان هرمزگان روز ۹ آبان در اعتراض به عمل کرد مدیریت، تبعیض در حقوق و سایر مسایل رفاهی دست

که امیدوار است تا چند روز آینده توافقی صورت گیرد که هدفش کاستن از تنشجات و بین بست مربوط به برنامه های هسته ای ایران است، نشان می دهد که هنوز مذاکرات پشت پرده ادامه دارد.

این مسئله که اجلاس قریب الوقوع شورای حکام آژانس انرژی اتمی چه تصمیمی در رابطه با جمهوری اسلامی اتخاذ کند، در گرو توافقات احتمالی پشت پرده ای است که تا قبل از برگزاری اجلاس میان جمهوری اسلامی و آمریکا و اروپا صورت گیرد. روشن است که آمریکا، سایر دول غربی و اسرائیل از دست یابی حکومت اسلامی به سلاح های اتمی نگرانند اما این امر بخشی از یک مسئله سیاسی است که تقریباً به قدمت عمر حکومت اسلامی است. نحوه ارتباط و نگاه جمهوری اسلامی به آمریکا و سایر دول غربی از یک سو و نقش و موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه از سوی دیگر، این واقعیت را می توان به خوبی از سخنانی که تونی بلر نخست وزیر انگلیس در واکنش به گفتار احمدی نژاد در رابطه با اسرائیل اظهار داشت به خوبی دریافت. تونی بلر ضمن تهدید جمهوری اسلامی گفت: "ایران از عراق دمکراتیک و باتیبات هراس دارد، در نتیجه مانع تحقق صلح در این کشور جنگ زده خاور میانه می شود." وی در توضیح چرایی هراس جمهوری اسلامی افزود: "در صورت استقرار مردم سالاری در عراق سکولار، مردم ایران و سوریه ممکن است خواستار حکومتی مشابه شوند!" از هذیان گوئی و وقاحت تونی بلر در رابطه با شرایط امروز عراق بگذریم. تنها بی شرمی همانند بلر می تواند حمام خونی را که در عراق امروز تحت حاکمیت مرتجعین مذهبی به راه افتاده، "مردم سالاری" و "سکولار" بخواند که گویا مردم ایران و سوریه هم در آرزوی چنین موهبتی هستند، اما او به این واقعیت اعتراف می کند که جمهوری اسلامی در عراق و در خاور میانه در مقابل آمریکا و متحدانش قدرت نمائی می کند و در راه آنها مانع ایجاد می کند. سران جمهور اسلامی هم دقیقاً با همین ارزیابی از "قدرت شان" در منطقه و از جمله عراق، خواهان نقش بیشتری در منطقه هستند. آنچه آمریکا و اسرائیل و دول اروپائی را خشمناک کرد، گفته های احمدی نژاد علیه اسرائیل نبود، این سخنان را سران رژیم ۲۷ سال است که تکرار می کنند، بلکه این مسئله بود که در مقابل تلاش

بالائی با جمهوری اسلامی دارند و علی رغم تصورات جمهوری اسلامی، دولت آمریکا و اروپائیان توانستند در اجلاس شورای حکام این متحدین جمهوری اسلامی را به پذیرش قطعنامه مجاب نمایند. همزمان که مسئله لغو مذاکرات و قراردادهای تجاری حکومت اسلامی با برخی از این دولت ها مورد بحث بود، سخنان احمدی نژاد در "همایش جهان بدون صهیونیسم" مبنی بر آرزوی نابودی آمریکا و اسرائیل و پاک شدن نقشه این کشورها از روی کره زمین، جنبه تبلیغاتی دیگری علیه جمهوری اسلامی گشود. نماینده دولت اسرائیل خواستار اخراج جمهوری اسلامی از سازمان ملل شد. سفرای جمهوری اسلامی در بسیاری از کشورهای اروپائی توسط وزارت خارجه این کشورها فراخوانده شدند و مراتب اعتراض دولت های اروپائی به این اظهارات به آنان اعلام شد.

کوفی عنان که قرار بود در اوائل نوامبر در ارتباط با ادامه مذاکرات هسته ای به ایران سفر کند، سفر خود را به ایران لغو کرد. جمهوری اسلامی از سوئی اعلام کرد قصد دارد بر فعالیت مجتمع اصفهان بیافزاید و همزمان برای نشان دادن "حس نیت" خود به بازرسان آژانس اجازه داد از برخی پایگاه های تولید انرژی هسته ای بازدید کنند و با نظامیان و دانشمندان اتمی این پایگاه ها مصاحبه نمایند. از نامه لاریجانی رئیس شورای امنیت جمهوری اسلامی به وزارت خارجه سه کشور اروپائی مبنی بر این که جمهوری اسلامی آماده است مذاکرات "معمول و سازنده" در چهار چوب قوانین و مقررات بین المللی را از سر بگیرد، و خبری که متعاقب آن در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد چنین بر می آید که طرفین به توافقاتی دست یافته اند. این روزنامه، اعلام کرده بود در دیدار کوند الیزا رابیس با البرادعی بر طرچی توافق شده است که مورد حمایت اروپا و روسیه هم هست. براساس این طرح، جمهوری اسلامی اجازه می یابد در داخلی ایران به تبدیل اورانیوم ادامه دهد اما گاز تولید شده برای غنی سازی در اختیار روسیه قرار می گیرد تا بعداً به عنوان سوخت نیروگاه های هسته ای در ایران مورد استفاده قرار گیرد. جمهوری اسلامی ابتدا نسبت به این پیشنهاد روی مساعد نشان داد اما سپس وزیر خارجه آمریکا اساساً منکر وجود چنین طرح و توافقی شد. سفر وزیر خارجه روسیه به ایران و همچنین سخنان البرادعی مبنی بر این

از صفحه ۲

به اعتصاب زده و اعلام کردند تا برآورد کردن خواسته های شان به اعتصاب ادامه خواهند داد.

تظاهرات کارگران فرش "البرز"

در روزهای ۹ و ۱۰ آبان، بیش از ۴۰۰ کارگر کارخانه فرش البرز بابلسر در اعتراض به عدم پرداخت ۸ ماه حقوق خود و عمل کرد مدیریت کارخانه دست به تظاهرات زدند.

در روز ۹ آبان کارگران فوق که از سوی خانواده های شان همراهی می شدند در مقابل اداره کار تجمع کرده و از آن جا به سوی فرمانداری حرکت کرده و دست به تظاهرات زدند. در این روز نیروی انتظامی با حمله به کارگران و ضرب و شتم آنان، کارگران را متفرق ساخت. فردای آن روز کارگران بار دیگر تجمع کردند که مجدداً با حمله نیروی انتظامی روبرو شده و در نتیجه به داخل مسجد جامع این شهر رفته و در آن جا کارگران دست به تحصن زدند.

تجمع کارگران قند دزفول

کارگران کارخانه قند دزفول روز ۱۴ آبان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق شان، در مقابل استانداری خوزستان تجمع کردند. این کارگران از دی ماه سال ۸۲ با مشکل عدم پرداخت حقوق از سوی کارفرما روبرو شده اند.

تجمع کارگران "آماک"

۵۰۰ کارگر پیمانکار طرح جمع آوری گازهای همراه نفت "آماک" روز ۱۴ آبان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق شان در ۸ ماه گذشته، در محل کارگاه این طرح تجمع کردند.

اعتصاب کارگران "زمزم" اهواز

در پی تصمیم کارفرمای کارخانه "زمزم" (بنیاد مستضعفان) مبنی بر تعطیلی کارخانه، کارگران این شرکت از روز ۱۷ آبان دست به اعتصاب زدند. کارگران در ادامه اعتصاب خود روز ۱۸ آبان در مقابل استانداری تجمع کردند. در پی اعتصاب و تجمع کارگران، کارفرما اعلام کرد که کارخانه را تعطیل نمی کند.

اعتراض کارگران ۴ کارخانه در مقابل مجلس حکومت اسلامی

بیش از ۱۵۰۰ کارگر کارخانه های نازنخ، فرنخ و مه نخ، پوشینه بافت قزوین و ایران

برک رشت، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود و عمل کرد مدیریت کارخانه روز ۱۷ آبان در مقابل مجلس حکومت اسلامی تجمع کردند.

کارگران معترض اعلام کردند تا حل مشکلات شان از جمله پرداخت حقوق معوقه، تمدید دفترچه های بیمه، استرداد موجودی صندوق های پس انداز، تعاونی های مصرف و مسکن و روشن شدن وضعیت اموال تاراج شده کارخانه از مقابل مجلس نخواهند رفت.

به کارگران قراردادی بیمه بیکاری پرداخت نمی شود

"دیوان عدالت اداری" حکومت اسلامی با صدور حکمی و در حمایت از سازمان تامین اجتماعی، کارگران قراردادی را از حق بیمه بیکاری محروم ساخت. این حکم در حالی صادر شد که براساس آمار دولتی بیش از نیمی از کارگران مشغول به کار، قراردادی هستند و سازمان تامین اجتماعی بابت کارگران قراردادی حق بیمه دریافت می کند.

تظاهرات و تجمع دانشجویان دانشگاه آزاد ساوه

صدها دانشجوی دانشگاه آزاد ساوه با تعطیل کردن کلاس های درس و بستن بلوار تهران - همدان مقابل دانشگاه فوق، به قتل دانشجوی دختر این دانشگاه اعتراض کرده و خواستار برکناری مدیران مسئول و ایجاد امنیت برای دانشجویان شدند. روز ۵ آبان نیز تظاهرات مشابهی از سوی دانشجویان صورت گرفته بود.

طرح "بازسازی قطعه ۳۳ بهشت زهرا"

بعد از طرح "بازسازی خاوران" که با مقابله خانواده های مبارزان اعدام شده و در خاک خفته خاوران روبرو شد. شهرداری تهران در اقدام ضد انسانی جدید خود، طرح "بازسازی قطعه ۳۳ بهشت زهرا" را مطرح کرده است که این طرح نیز با واکنش های منفی زیادی روبرو شده و اعتراضات زیادی را برانگیخت.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به عبث می پندارد که با از بین بردن محل خاکسپاری انقلابیون می تواند ظنن اندیشه و آرمان های انقلابی آنان را خاموش سازد.

این اقدامات تنها نشانه ی ترس و واهمه ی حکومت اسلامی از انقلابیون و اندیشه های آنان است و هرگز نمی تواند خللی در مبارزات انقلابیون پدید آورد. با مبارزه علیه طرح های ضد انسانی رژیم برای تغییر چهره ی "خاوران" و "قطعه ۳۳ بهشت

زهرا" یاد، خاطره و آرمان های شان را پاس داریم.

بسترسازی برای تشدید جو اختناق

حکومت اسلامی در راستای گسترش سیاست های سرکوبگرانه ی خود، به دنبال قراردادن نگرهبانی دانشگاه ها زیر پوشش حراست است تا بدینوسیله ضمن تقویت حراست و افزودن بر دامنه ی قدرت آن، جو پلیسی و امنیتی را در دانشگاه ها تشدید کند.

حکومت اسلامی در اقدامی دیگر دست به نصب شنود و دوربین در ایستگاه های پرستاری در بیمارستان ها کرده است. حکومت اسلامی با نصب شنود و دوربین در مکانی که در واقع حریم شخصی پرستاران محسوب می شود، ضمن توهین و تحقیر پرستاران، به دنبال تشدید جو پلیسی و امنیتی در بیمارستان ها است.

به تازگی بخش حراست کارخانه آزمایش فارس نیز بر عهده ی نیروی انتظامی قرار داده شده و نیروی انتظامی به عنوان پیمانکار!! بخش حراست در این کارخانه معرفی شده است.

حضور نیروی انتظامی با ۳۰ پرسنل در کارخانه آزمایش فارس معنایی جز تلاش رژیم برای امنیتی کردن جو کارخانه ندارد. قابل توجه این که چندی پیش نیز ۸ کارگر کارخانه به دلیل مخالفت با مدیریت و به بهانه ی اخلاقگر به مقامات قضایی حکومت اسلامی معرفی شده و از کار اخراج شده اند. با نگاهی به ۳ اتفاق فوق، می توان دریافت که دولت تا چه حد به دنبال بسترسازی برای تشدید جو اختناق در جامعه است.

در صفحه ۲

بحران در مناسبات . . .

های آمریکا برای محدود کردن مناقشه فلسطین و اسرائیل، احمدی نژاد از دولت های عربی خواست از به رسمیت شناختن دولت اسرائیل خودداری کنند و از حزب الله لبنان خواست به مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل ادامه دهد تا مسلمین جهان بتوانند "به امامت حضرت ولی عصر" در قدس نماز بخوانند.

بنابراین مادام که مسئله رابطه سیاسی میان جمهوری اسلامی و آمریکا و سایر دول غربی حل نشود و جمهوری اسلامی نتواند به آمریکا این تضمین را بدهد که نقشی را که در منطقه خاور میانه برای حکومت اسلامی در نظر گرفته شده ایفا نماید، بحران در مناسبات سیاسی جمهوری اسلامی با دول غربی ادامه خواهد داشت و در شرایط فعلی تلاش جمهوری اسلامی برای تولید سلاح های هسته ای اسم رمز این بحران است.



اعتصاب کارگران در آمریکا

روز ۳۱ اکتبر بیش از ۵ هزار نفر کارگر و راننده اتوبوس و متروهای شهری در ایالت فیلادلفیا دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. مذاکرات مربوط به تجدید قراردادهای دسته جمعی در اواخر ماه اکتبر به بن بست رسید. اختلاف محوری در این کارگران از بیمه های درمانی است. سهم کارگران در حال حاضر حدود ۵ درصد است، اما نمایندگان کارفرما قصد دارند سهم کارگران را تا ۲۰ درصد افزایش دهند. این پیشنهاد کارفرما با مخالفت شدید کارگران مواجه شد. اعتصابیون می گویند که دستمزد آنان به بهانه جنگ امپریالیست ها در عراق از اوایل سال ۲۰۰۳ هیچ افزایشی نیافته و اکنون نیز بخش بیشتری از دستمزدها باید صرف هزینه های درمانی شود.

اواسط ماه اکتبر تمامی رانندگان اتوبوس های شهری در شهر Santa Cruz در ایالت کالیفرنیا دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. رانندگان با تصمیمات اخیر مدیریت شرکت مترو و اتوبوس های شهری مبنی بر کاهش دستمزدها و حق بازنشستگی و همزمان افزایش سهم کارگران از بیمه های درمانی مخالف هستند. با آغاز این اعتصاب گروه های دست راستی هوادار فرماندار این ایالت با حضور در محل تجمع اعتصابیون، دست به آزار و اذیت کارگران زدند. در اعتراض به این حرکت و در دفاع از حق اعتصاب کارگران بیش از ۱۰۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه های جنوب ایالت کالیفرنیا به یاری اعتصابیون شتافته و ضمن تجمع در مقابل ساختمان مرکزی شرکت اتوبوسرانی اعلام نمودند که از حضور گروه های دست راستی با تمام توان جلوگیری خواهند کرد. اعتصابیون اعلام نمودند که این اعتراضات تا عقب نشینی کارفرما ادامه خواهد یافت.

روز ۱۲ نوامبر اعتصاب نزدیک به ۱۳۰۰ نفر از کارگران خدمات چند مرکز بهداشتی و درمانی در شهر سانفرانسیسکو با پیروزی خاتمه یافت. این اعتصاب روز ۱۳ سپتامبر و در اعتراض به مخالفت کارفرما با خواسته های کارگران آغاز شد. کارگران در چند دور مذاکرات با کارفرما خواستار افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و دوره های آموزشی شده بود. نمایندگان کارفرما که هیچ تصویری از عزم واراده واحد کارگران برای

ادامه مبارزه تا عقب نشینی کارفرما نداشتند، در ابتدا با تمام خواسته های کارگران مخالفت کرده و درهم شکستن این اعتصاب را در دستور کار قرار دادند. اما مبارزه کارگران نتوانست به این راحتی در هم شکند و سرانجام پس از دو ماه اعتراض هر روزه، حرکت اعتراضی کارگران با پیروزی خاتمه یافت. دستمزد کارگران به میزان ۱۶ درصد افزایش یافته و نمایندگان کارگران حق مشارکت و تصمیم گیری در بخش زیادی از امور مربوط به کار خود را پیدا کردند.

اعتصاب یکروزه کارگران در انگلستان

روز ۴ اکتبر بیش از ۶۰۰ کارگر خدمات در چهار بیمارستان شهر نیو کاسل در شمال انگلستان دست به یک اعتصاب ۲۴ ساعته زدند. تغییر سیستم پرداخت حقوق و دستمزد کارگران، که اخیراً از سوی مقامات وزارت بهداشت اعلام شده است، مورد مخالفت تمامی کارگران قرار گرفته است. اعتصابیون طرح جدید پرداخت دستمزدها را مقدمه ای برای دامن زدن به اختلافات و تشدید رقابت در صفوف کارگران دانسته و خواهان لغو کامل این طرح هستند. در روز اعتصاب، کارگران در مقابل بیمارستان ها تجمع نموده و با پخش صد ها اعلامیه خواهان حمایت از خواسته های خود شدند. در همین رابطه نیز دهها نفر از فعالین کارگری از دیگر مراکز تولیدی به این اعتصاب پیوستند.

اعتصاب کارگران در چین

اوایل ماه نوامبر تمامی ۳۰۰۰ کارگر کارخانه صنایع چوبی DeCoro واقع در منطقه صنعتی پینگ شان دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. صاحبان ایتالیایی این کارخانه دستمزد کارگران در ماه اکتبر را با کسری پرداخت کردند. این امر مورد مخالفت کارگران قرار گرفت. زمانی که ده تن از فعالین کارگری برای اعتراض به این اجحاف آشکار در مقابل ساختمان مدیریت دست به تحصن زدند، مدیران ایتالیایی کارخانه دست به تهدید و ارباب آشکار متحصنین زده و سرانجام سه تن از کارگران را مورد ضرب و شتم قرار دادند. این حرکت در پی خود اعتصاب تمام کارگران را به همراه داشت. کارگران همه روزه در مقابل کارخانه تجمع نمودند و سپس به سمت مراکز اصلی شهر راه پیمائی می کردند. تنها پس از چند روز و برغم کارشکنی مقامات چینی، کارفرمای ایتالیایی عقب نشینی کرده و ضمن بوزش رسمی از سه کارگری که مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، تمام دستمزد معوقه کارگران را هم پرداخت نمود. نکته قابل توجه اینکه پس از پخش این حرکت ضد کارگری در میان کارگران در ایتالیا، کارگران مراکز تولید صنایع چوب

در همبستگی با کارگران چینی دست به اعتصاب زده و خواستار اخراج فوری مدیران زورگو و خاطی این کارخانه شدند.

اعتصاب کارگران در بنگلادش

در آخرین روزهای ماه اکتبر به یکباره وزیر بهداری بنگلادش اعلام نمود که دستمزد کارگران در طول سال ۲۰۰۶ افزایش نخواهد یافت. این در حالی بود که کمتر از دو هفته قبل، نخست وزیر این کشور با نمایندگان کارگران بر سر افزایش دستمزدها به میزان ۲۰ درصد به توافق رسیده بود. پخش این خبر موجی از خشم و نفرت را در میان کارگران به راه انداخت. نتیجه آن، آغاز اعتصاب نامحدود از فردای پخش این خبر بود. از نخستین ساعات آغاز این اعتصاب، هزاران کارگر در مقابل دهها بیمارستان و مرکز بهداشتی تجمع نموده و خواستار افزایش دستمزدهای خود شدند. اعتصابیون خشمگین در برخی شهرها راه های ارتباطی را مسدود کرده و از نخست وزیر خواستند که به وعده خود مبنی بر افزایش ۲۰ درصدی دستمزدها عمل کند. مقامات دولت به جای رسیدگی به خواست کارگران، سربازان ارتش و پلیس را مامور خاتمه دادن به این حرکات اعتراضی نمودند. در پی این اقدام ضرب و شتم کارگران با ابعادی بی سابقه یکبار دیگر نقاب از چهره فریبکار مقامات دولت برداشت. برغم تمام این وحشیگری ها اعصاب کارگران ادامه پیدا کرده و تنها پس از دو روز نمایندگان دولت پی بردند که این اعتصاب را نمی توان با چماق و سرکوب خاتمه داد و باید به خواست کارگران گردن گذاشت. خبر عقب نشینی دولت و پذیرش خواست کارگران موجی از شادی را در میان اعتصابیون به راه انداخت.

دومین اعتصاب عمومی در بلژیک

در آخرین روزهای ماه اکتبر دومین اعتصاب عمومی کارگران بلژیک برگزار شد. این اعتصاب، همچون نخستین اعتصاب، در اعتراض به طرح جدید دولت در زمینه اصلاح قوانین بازنشستگی انجام گرفت. دولت در تلاش است که سن بازنشستگی را که تاکنون ۵۵ تا ۵۸ سال بوده است را به ۶۰ سال افزایش دهد. این اقدام موجی از مخالفت را در میان کارگران به راه انداخته است. در اعتصاب روز ۲۸ اکتبر، بیش از ۱۰۰ هزار نفر به خیابان های شهرهای اصلی بلژیک آمده و با برپائی تجمعات اعتراضی در نقاط مرکزی این شهرها خواهان توقف تمام اقدامات دولت در این زمینه شدند. چند روز قبل از اعتصاب عمومی در بلژیک، بخشی از کارگران پرتغال نیز در اعتراض به افزایش سن بازنشستگی خود دست به اعتصاب زدند.

یک ارزیابی از عملکرد

“اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ”

وسعی از نیروهای کمونیست و رادیکال چپ روبرو گردید که راه برون رفت از پراکندگی و بی عملی موجود را در اتحادی رزمنده برای مداخله عملی در مبارزه طبقاتی می دیدند.

بیانیه سیاسی این اجلاس و چهار اصل رادیکال مورد توافق آن، این امیدواری را پدید می آورد که پس از سال ها پراکندگی و بی عملی، این اتحاد بتواند شکل گیرد و نقطه عطفی در حرکت جنبش کمونیستی به پیش باشد. اما متأسفانه، این امیدواری چندان دوام نیاورد. اجلاس دوم که قرار بود کار ناتمام اجلاس نخست را ادامه دهد و با تصویب یک پلاتفرم مطالبات مشخص بر مبنای محورهای مورد توافق اجلاس اول و نیز یک اساسنامه، به این اتحاد قطعیت بخشد، از انجام وظیفه خود بازماند و بدون اتخاذ هرگونه تصمیم جدی پایان یافت.

علت این بی تصمیمی و ناتوانی اجلاس دوم چه بود؟ در یک کلام، عدول از مصوبات اجلاس اول.

در اجلاس نخست، این مسئله قطعیت یافت که اتحاد مورد بحث، یک اتحاد عمل سیاسی است که برای سرنوشت جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت کارگری و دولت شورائی تلاش می کند. توافق برسر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و شوراهای کارگران و زحمتکشان، معنای دیگری جز این نداشت که اعمال حاکمیت کارگران در ایران، از طریق یک دولت شورائی است.

تحلیل سیاسی بیانیه از اوضاع ایران و روند بحران سیاسی نیز، پشتوانه نظری ضرورت فوری این اتحاد، برای تحقق اهداف آن بود.

در اجلاس دوم، سازمان ما و برخی نیروهای دیگر که اکثریت اجلاس را تشکیل می دادند، خواهان تصویب یک پلاتفرم شدند که علاوه بر چهار اصل پذیرفته شده اجلاس اول، شامل مطالبات مشخصی باشد که مورد توافق عمومی است. سازمان ما از چند ماه پیش از این اجلاس، پلاتفرم خود را انتشار داده بود. اما اجلاس دوم با گرایشاتی روبرو شد که عملاً مصوبات اجلاس نخست را زیر سؤال بردند، با تصویب هرگونه پلاتفرم مخالفت کردند و سد راه تصمیم گیری آن شدند.

یک گرایش، که مبلغ انفعال و بی عملی بود، در اساس، مسئله اتحاد را نفی می کرد و صرفاً از انتشار یک نشریه دفاع می کرد.

گرایش دیگر، خواهان تجدید نظر در بیانیه سیاسی اجلاس نخست بود و در کل این بیانیه را زیر سؤال برد. گرایش سوم، اتحاد عمل سیاسی رانفی می کرد و خواهان وحدت حزبی بود. گرایش چهارم، از تشکیل جبهه دفاع می کرد. گرایش پنجم خواهان اتحادی فراتر از اتحاد عمل سیاسی پایدار و پائین تر از حزب بود.

این گرایشات، گرچه اهداف متفاوتی داشتند، اما بر سر این مسئله که چیزی تصویب نشود، در یک صف قرار گرفتند. برخی از این گرایشات، نه فقط در این اجلاس، بلکه در اجلاس بعدی نیز از حربه تهدید به خارج شدن از اتحاد استفاده کردند، تا مانع تصویب پلاتفرم شوند و اجلاس را در بن بست نگهدارند.

تمایلات وحدت طلبانه نیز مانع از آن گردید که اکثریت این اجلاس به وظیفه خود عمل کند و اسنادی را که شورای هماهنگی موقت، به اجلاس ارائه داد، به رأی گیری بگذارد و تصویب نماید. این واقعیت نادیده گرفته شد که برخی از این گرایشات، اساساً مخالف و مانع شکل گیری اتحادی جدی بر مبنای مصوبات اجلاس اول اند. خواه آنهایی که با توجیه اتحاد وسیع تر، بیانیه سیاسی و چهار اصل مورد توافق را زیر سؤال می بردند و خواه آنان که صرفاً می خواستند چیزی به اسم اتحاد وجود داشته باشد، اما تنها نشریه ای منتشر کند و نامی از آن باشد که در هرکجا لازم بود از آن استفاده شود.

بقاء این گرایشات در اتحاد، معنای دیگری جز ادامه بن بست و بی عملی حتی با تصویب یک برنامه عمل نداشت. چرا که تعهد سیاسی برای اجرای آن وجود نداشت. اتحاد، امری داوطلبانه است و ضامن بقاء و مبارزه برای تحقق اهداف آن، چیز دیگری جز تعهد سیاسی نیروهای تشکیل دهنده آن نمی تواند باشد.

مسائلی که در اجلاس دوم گذشت، نشان می داد که این اتحاد در این مورد نیز با معضل جدی روبروست. با این وجود، سازمان ما که مبتکر تلاش برای ایجاد یک اتحاد عمل سیاسی پایدار بود، به همراه نیروهای دیگری که این اتحاد، برای آنها امری جدی بود، تلاش جدیدی را آغاز نمودند تا شاید بتوانند، این معضلات را حل کنند و بن بست موجود را در هم شکنند.

شورای هماهنگی منتخب اجلاس دوم، که در

وضعیت دشواری قرار گرفته بود، فراخوان یک اجلاس اضطراری مشورتی متشکل از نمایندگان سازمان های سیاسی که زیر بیانیه سیاسی اجلاس نخست را امضاء کرده بودند و تعدادی از فعالین منفرد را داد، تا نظر خود را صریحاً در مورد این اتحاد ابراز کنند و تعهد نمایند که نیرو و امکانات خود را در خدمت این اتحاد قرار دهند. در این اجلاس، ظاهراً همه بر ضرورت شکل گیری اتحاد و تلاش برای تقویت آن تاکید نمودند و متعهد شدند که نیرو و امکانات خود را در خدمت اتحاد قرار دهند. اما با این همه، تغییری جدی در اوضاع صورت نگرفت. لذا، به رغم این که اجلاس سوم، پلاتفرم و اساسنامه ای نیز تصویب نمود، اما به این مصوبات نیز عمل نشد و معضل بن بست و بی عملی این اتحاد ادامه یافت.

قرار بود که این اتحاد با عمل مبارزاتی خود، نقشی فعال و تاثیر گذار در مبارزات داخل و خارج کشور داشته باشد. با این مداخله عملی در مبارزه طبقاتی به قطعی برای نیروهای چپ رادیکال تبدیل شود، با حضور مستقیم و تاثیر گذار بر جنبش طبقاتی کارگران، برای تحقق اهدافی که در برابر خود قرار داده بود، تلاش نماید، و بالاخره در این روند مبارزه عملی مشترک، موانع سد راه وحدت کمونیست ها را در یک تشکیلات واحد از سر راه بردارد. اما نه فقط از عهده وظایف مرتبط با مبارزات داخل و جنبش طبقه کارگر بر نیامد، بلکه حتی در سطح خارج از کشور نیز نتوانست نقشی فعال و تاثیر گذار داشته باشد.

این ناتوانی در پیشبرد وظائف و اهدافی که اتحاد در برابر خود قرار داده بود، با وجود تلاش و زحمات بی دریغ تعدادی از اعضا به ویژه شورای هماهنگی، تاثیرات منفی خود را تا اجلاس چهارم کاملاً آشکار ساخته بود. اتحادی که قرار بود به قطعی برای چپ تبدیل شود، مدام تضعیف شد. بخشی از نیروهای آن که خواهان مداخله عملی و انقلابی این اتحاد، در مبارزه طبقاتی بودند، از آن جایی که خواست شان تحقق نیافت، تدریجاً از آن کنار کشیدند. این روند، پس از اجلاس چهارم، تشدید شد. واحدهائی که در آغاز، با شور و اشتیاق، تشکیل شده بودند، یکی پس از دیگری منحل شدند و سرانجام، این اتحاد به نقطه ای رسید که اکنون تنها نامی از آن باقی مانده است.

تجربه چهار سال گذشته اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ، نشان داد که هر اتحادی چنانچه نتواند به اهدافی که در برابر خود قرار داده است، عمل کند و صرفاً بر روی کاغذ باقی بماند، محکوم به فناست.

تجربه "کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری" و یک درس مهم

را در برخورد با واقعیت ها و شرایط عینی به سنجش کشید.

"کمیته پی گیری" اما به رغم تمام کوشش ها و فعالیت هایش که هیچکس نمی تواند چشم های خود را بر آن فروبندد، به این عرصه یعنی عملی ساختن یگانه هدف مهم خود که ایجاد تشکل های آزاد کارگری بوده است نزدیک نشد و از آن بازماند. این که در آغاز، منافع عمومی کارگران مد نظر هر فرد (یا جریانی) دخالت گر در ایجاد این کمیته بود و می بایستی آن را فراتر از منافع فردی، گروهی و محفلی خود قلمداد می کرد که در عین حال بسیار مثبت هم بود، یک امر مصنوعی نبود که از بیرون بر فعالان کارگری و محافل کارگری تحمیل شده باشد. این نیازی بود که جنبش کارگری آن را بر گرایش های مختلف درون کمیته دیکته می کرد. تحقق این نیاز اما تازه قدم اول بود و خود باید نیاز دیگری را که اصل و اساس بود بر آورده می ساخت که نساخت.

در نتیجه ی همکاری ها و از بهم پیوستن و اتفاق شماری از فعالان کارگری و به همت آن ها، تشکل خاصی در بیرون از محیط کار گرچه نه به طور کلی بی ارتباط با این محیط، شکل گرفته بود که قبل از آن سابقه نداشت. تجربه جدیدی بود که حاصل جنبش نوپای کارگری بود و همه نگاه ها را به سوی خود برگردانده بود. در هر حال اما روشن است که این همکاری و فعالیت مشترک فعالان کارگری زیر سقف "کمیته پی گیری" نمی توانست جای ایجاد یک تشکل کارگری در واحدهای تولیدی را بگیرد و با خود، تشکل کارگری سراسری قلمداد شود. "کمیته پی گیری" اما می توانست با رویکرد به جمع های کارگری، توده کارگران و پیشروان کارگری در مراکز کار و تولید، در راستای برپائی چنین تشکل هائی تلاش کند. جمع آوری امضای کارگران گرچه نشان دهنده آن است که "کمیته پی گیری" روبه کارگران داشته است، اما گذاشتن امضا پای فراخوان یا طومار، معنایش این نبود و نیست که اعضای "کمیته پی گیری" نمایندگان منتخب کارگران اند و یا از چنین مانداتی برخوردار هستند. "کمیته پی گیری" متأسفانه از تقویت و استحکام خود و تصمیم سازی هایش به نیروی حضور کارگران و اراده مستقیم آن ها بازماند و به عبارتی خود را از این امکان مادی کنترل کننده و حیات بخش محروم ساخت. این نقص بزرگ، "کمیته پی گیری" را گرچه زمان درازی از تشکیل آن نمی گذرد، به کمیته ای در خود تبدیل کرد و در آن منافع حقیر فردی و محفلی

جنبش کارگری محسوب می شد که در عین حال شور و شوق و امیدهای فراوانی را نیز در میان فعالان کارگری و کوشندگان راه رهانی کارگران در پی داشت. افزون بر این "کمیته پی گیری" در پروسه فعالیت مبارزاتی خود و سازماندهی مراسم اول ماه مه در سال ۸۴ با صدور قطعنامه ای که در بند نخست آن برحق کارگران به ایجاد تشکل های خود "بدون اجازه و دخالت مقامات و نهادهای دولتی" تاکید شده بود و آشکارا بر تقویت گرایش رادیکال درون کمیته دلالت داشت، به طور آشکاری از مضمون نامه سرگشاده فاصله گرفت و به اتخاذ یک موضع اصولی در این رابطه نزدیک شد. در "کمیته پی گیری" که از افراد متعلق به گرایش های مختلف شکل گرفته بود، تفاوت های نظری-سیاسی به سادگی از همان آغاز قابل تشخیص بود. مهم اما این بود که به رغم وجود گرایش های متفاوت نظری سیاسی، بر همگرایی بیشتر و بر تامین منافع واحد کارگران تاکید می شد و خواست هائی به میان کشیده می شد که خواست همه کارگران بود. منافع محفلی و گروهی گرایش های نظری سیاسی متفاوت در آغاز در برابر تاکید بر اتحاد کارگران و تاکید بر منافع واحد طبقه کارگر رنگ می باخت. به ویژه آن که کمیته پی گیری در سطح تشکل های مربوط به طبقه کارگر، با پدیده دیگری به نام "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" نیز روبرو گردید که این کمیته نیز با انتشار فراخوانی با چند هزار امضاء اعلام موجودیت کرده بود. درگیری های نظری و پاسخ به سئوالات و مباحثی که از این ناحیه در برابر "کمیته پی گیری" قرار داشت، به سهم خود و تا حدودی باز شدن اختلافات درونی "کمیته پی گیری" را به تاخیر می انداخت. در هر حال اما این نقطه قوت "کمیته پی گیری" و هنر بزرگی بود که توانست برخی گرایشات درون جنبش کارگری را در این ظرف جای دهد و هدف مشترکی را که همانا ایجاد تشکل های آزاد کارگری است اعلام نماید. گرچه این مسئله بسیار مهم و به طور قطع هنر بزرگ و ارزشمندی است که در عین وجود اختلافات، حول هدف مشترکی گرد آمد، مسئله مهم تر و هنر بزرگ تر اما گذار از مرحله حرف ها و دست بردن به عمل جهت تحقق اهداف است. بهترین طرح ها، ایده ها و توافق ها مادام که به اجرا در نیاید و پشتوانه عملی نداشته باشد هیچ است و حرف هائی-ولوزیبا- بر روی کاغذ بیش نیست. تنها با عمل است که میزان درستی یا نادرستی این ایده ها و طرح ها را می توان محک زد و آن

روپاروئی با کارفرمایان و سرمایه داران و دولت حامی آنها، به چشم خود دیده و به تجربه دریافته اند مادامی که مبارزات آنان نامتشکل و پراکنده باشد، این مبارزات به رغم همه گونه جان فشانی ها، به نتایج مطلوب خود نخواهد رسید. ایده ی قدیمی اما کماکان صحیح و معتبر رهبران سوسیالیستی و کارگری در مقیاس جهانی که چاره کارگران وحدت و تشکیلات است، در ایجاد گسترده ای در میان کارگران رسوخ یافته است و نه تنها این، بلکه کارگران در بسیاری موارد، در کارخانه ها و مراکز صنعتی، عملاً دست به ایجاد تشکل های واقعی خود زده اند. بر چنین زمینه ای است که ما شاهد حضور و فعالیت تشکل های کارگری از آن جمله "کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری" (از این پس کمیته پی گیری) هستیم.

شکل گیری "کمیته پی گیری" به اواسط سال گذشته بر می گردد که وزارت کار جمهوری اسلامی در نشست با خانه کارگری ها و با حضور و نظارت نمایندگان سازمان بین المللی کار، توافقاتی را به امضاء رساند که در آن از جمله خانه کارگر به عنوان تشکل کارگری و نماینده کارگران به رسمیت شناخته شده بود. فعالین سندیکائی نسبت به برگزاری این نشست و توافقات آن که بدون حضور آنها برگزار شده بود، اعتراض نموده و خواست ایجاد تشکل های کارگری را مطرح کردند. در جریان ادامه این اعتراض و تهیه طومار، برخی دیگر از فعالان کارگری نیز به این صف پیوستند و ایجاد تشکل های آزاد کارگری به خواست و هدف اصلی آن ها تبدیل شد. سرانجام با انتشار طومار و نامه سرگشاده ای در بهمن ۸۳ خطاب به وزارت کار، سازمان های کارگری جهان و سازمان بین المللی کار، که گفته شد حدود چهار هزار نفر آن را امضاء کرده اند، "کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری" اعلام موجودیت کرد.

به رغم وجود ابهامات و ایرادات اولیه که از همان آغاز کار به ویژه تفوق گرایش سیاسی نظری غالب بر این کمیته که نسبت به ارگان هائی مانند وزارت کار جمهوری اسلامی و سازمان بین المللی کار متوهم بود و این توهم را به طور آشکار در نامه سرگشاده به این ارگان ها بازتاب می داد، اما نفس شکل گیری و ایجاد چنین کمیته ای مرکب از گرایشات مختلف درون جنبش کارگری، به عنوان یک ابتکار عمل بکر فعالین کارگری آنهم تحت شرایط پلیسی و خفقان و سرکوب، اقدامی بس جسورانه و گام بسیار مثبتی در راستای سرو سامان دهی به سازمان یابی

احکام صادره علیه دستگیرشدگان اول ماه مه سقز رامحکوم می کنیم و خواستار لغو آن هستیم

هفت تن از فعالان جنبش کارگری که در جریان برگزاری مراسم اول ماه مه سال ۸۳ در سقز دستگیر شده بودند و پس از ۱۲ روز حبس به رغم آنکه در اثر اعتراضات داخلی و بین المللی با سپردن سپرده های سنگین آزاد شدند، اما جمهوری اسلامی هیچگاه از تعقیب و پیگرد و آزار آنها باز نایستاد. جمهوری اسلامی در طی این مدت علاوه بر آنکه این فعالین را چندین بار به دادگاه های ارتجاعی خود احضار نمود، به نیت فرسوده کردن آنها، پروسه محاکمات را نیز طولانی ساخت و یک حالت سرگرانی و بلاتکلیفی را بر آنها تحمیل نمود. آخرین خبرهای انتشار یافته حاکی از آن است که بیدادگاه رژیم جمهوری اسلامی، حدود ۱۸ ماه بعد از این ماجرا در مورد این فعالین احکام خود را صادر کرده است. به موجب این احکام محمود صالحی به اتهام "تجمع غیر قانونی" و تدوین یک جدول برای هزینه خانواده پنج نفره، به ۵ سال زندان و ۳ سال تبعید به شهرستان قروه، جلال حسینی نیز به اتهام "تجمع غیر قانونی" به ۳ سال زندان، محسن حکیمی، برهان دیوارگر و محمد عبدی پور هر کدام به ۲ سال زندان محکوم شده اند.

گفتن ندارد که احکام صادره از سوی دادگاه های ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی و مجرم شمردن فعالان کارگری یکسره بی اساس و فاقد اعتبار است. تعطیلی روز اول ماه مه و برگزاری آزادانه مراسم و تجمعات کارگری به مناسبت روز کارگر، حق مسلم کارگران است. مجرم کسی است که این حقوق اولیه را از کارگران سلب نموده و مانع اجتماعات کارگری می شود. سازمان فدائیان (اقلیت) صدور احکام ضد کارگری علیه فعالان کارگری را قویا محکوم می کند و خواستار لغو فوری و بی قید و شرط آن است.

کمک های مالی

کانادا

نفیسه ناصری	۱۰ دلار
ستاره	۲۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار

خطر را به صدا در آورده بود. نوشته های انتشار یافته از سوی اعضای کمیته در این دوره، تماما حاکی از آن است که اختلافات درونی به مراحل حادی رسیده است. از مکتب روی این نوشته ها و جزئیات مطروحه در آن ها که در سایت های مختلف نیز انتشار یافته است صرف نظر می کنیم. مضمون این نوشته ها اما حاکی از آن است که اهداف و منافع مشترک کارگران تحت الشعاع منافع فردی، محلی و فرقه ای قرار گرفته است. در حالی که برخی از دست اندر کاران این کمیته که از آن کناره گیری کرده اند تجربه "کمیته پی گیری" را یک "تجربه شکست خورده" نامیده اند، برخی دیگر بر این ادعایند که پس از این کناره گیری ها، کمیته "جان گرفته" است.

مستقل از این اظهار نظرها اما وضعیت کنونی "کمیته پی گیری" بسا نگران کننده است و بالاتر از آن چشم انداز آتی آن چندان روشن و امید بخش نمی نماید. "کمیته پی گیری" اگر بخواهد خود را حفظ کند و مراحل رشد و تکاملی خود را طی کند، - البته اگر که تاکنون فرصت از دست نرفته باشد؟! - راهی ندارد جز آن که راه را بر هرگونه محدودنگری مسدود کند. امکان حضور کارگران کارخانه ها و مشارکت فعال کارگران و پیشروان کارگری را در بحث ها و تصمیم گیری ها فراهم کند. همه ی گرایش های درون جنبش کارگری را پوشش دهد و مهم تر از آن کارزار اصلی خود یعنی ایجاد تشکل های کارگری را آغاز کند.

فعالان کارگری و روشنفکران انقلابی که تعلق خاطر به مسائل کارگری و جنبش کارگری از خود نشان می دهند، گرچه در زمینه راهیابی برای حل معضلات و برای پیشرفت جنبش کارگری، نقش حائز اهمیتی دارند و گاه حتی می توانند و باید در این راه پیشگام و پیشقدم باشند، اما اگر این پروسه با گسترش و تعمیق نقش کارگران همراه نباشد، اگر افزایش ثقل دخالت گری کارگران پیشرو را به دنبال نداشته باشد و از به میدان کشیدن هرچه بیشتر کارگران عاجز بماند، مسیر تکاملی آن گشوده نمی شود و به پروسه ای درخود و منفک از کارگران تبدیل می شود. در چنین حالتی روشنفکران چپ انقلابی و منتسب به سوسیالیسم، نه تنها گریه از کار کارگران و امر تشکل یابی آنها نمی گشایند، چه بسا بر معضلات آنها نیز می افزایند. این آن درس مهمی است که هر فعال سوسیالیست کارگری از تجربه "کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری" باید بیاموزد. برای تشکل یابی کارگران، همه جا همدوش کارگران مبارزه کنیم و کارگران را یاری کنیم تا تشکل های خود را به نیروی خویش بر پا کنند.

(اصلان جواد زاده)

ارجحیت یافت. "کمیته پی گیری" زمانی می توانست تنها از زاویه منافع طبقه کارگر و نه این یا آن گرایش درون خود، به فعالیت و حل و فصل مسائل بپردازد که خود کارگران را در آن درگیر کند. ابزار و امکانات ایجاد تشکل های کارگری را ایجاد کند. وگرنه روشن است که فعالان کارگری جمع شده در این کمیته اگر خود یا لاقط اکثریت آنها از فعالین کارگری در محیط های کار نباشند و منتخب و مورد اعتماد کارگران نباشند در عین حال ابزار و امکانات دخالت آگاهانه کارگران را هم فراهم نسازند، قادر نخواهند بود معضلات درونی ویژه چنین تشکلی را به نفع کارگران، تشکل یابی و سازمان یابی کارگران حل و فصل نمایند.

هر تشکلی با خصوصیت "کمیته پی گیری" و حضور گرایش های مختلف کارگری در آن، با هر درجه از فداکاری و حسن نیت اعضای آن که شکل گرفته باشد، اگر به موضوع و هدفی که پیش روی خود قرار داده است نپردازد، به فوریت دچار مناقشات بخشا نا سالم و نتنگ نظراته درونی می شود. تشکلی که در محیط کار (کارخانه) ایجاد شده است، از پائین و از سوی کارگران قابل کنترل است. آگاه ترین، پیشروترین و مورد اعتمادترین کارگران در کمیته کارخانه متشکل می شوند. جریان کار و ارتباط روز مره، خواست های واحد و رودرونی با کارفرما و سرمایه دار، و وقتی برای مناقشه بی حاصل درونی باقی نمی گذارد. بیرون کارخانه اما چنین نیست قضیه برعکس است. تشکلی که در بیرون از محیط کار شکل گرفته است، اگر نتواند خود را به دریای کارگران متصل کند، اگر نتواند کارگران را به میدان بکشانند و اگر نتواند کارها را به دست کارگران آگاه و پیشرو و رهبران عملی کارگری مورد اعتماد کارگران بسپارد، به تشکلی جدا از کارگران، محروم از پشتوانه اصلی و نیروی کنترل کننده خود تنزل یافته و در عمل، تدریجا به تشکلی از جنس تشکل نخبگان تبدیل می شود. روشن است که در چنین تشکل هائی گرایشات روشنفکری عرصه تاخت و تاز پیدا می کنند و در غیاب کارگران، قادرند تشکل را به هر سو بکشانند. بنابراین سرنوشت چنین تشکل هائی از قبل معلوم است، یا از هم می پاشند و شقه شقه می شوند و چیزی از آنها باقی نمی ماند و یا اگر هم چیزی باقی بماند، فعالیت آنها محدود و بی ربط به کارگران خواهد بود.

"کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری" هم اکنون به وضعیت بسیار نگران کننده ای دچار شده است. انجمن فرهنگی - حمایتی کارگران، با خروج از این کمیته در ۲۹ شهریور ۸۴، در واقع زنگ

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۸)

مبارزه برای سوسیالیسم و رهایی زنان

ریشه های طبقاتی ستم بر زنان

در سراسر این کتاب آغازگاه ما در تجزیه و تحلیل جایگاه زنان در جامعه، مناسبات استثمار طبقاتی بوده است. در این کار، ما، کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (چاپ اول، ۱۸۸۴) اثر انگلس را راهنمای خود قرار دادیم. این کتاب با تعیین جایگاه ستم جنسی و خانواده در ساختار اقتصادی جامعه، تحلیل ماتریالیستی شرایط زنان را بنیان می نهد. انگلس استدلال کرد که تغییرات در شیوه تولید - شیوه سازماندهی جامعه در تأمین معاش - بر کل وجود انسانی، و از جمله شکل مناسبات میان زنان و مردان تأثیر می گذارد.

انگلس در "منشأ خانواده" نوشت:

«عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و بازتولید حیات بلاواسطه است. اما این امر خود، دو جنبه دارد. از یک سو، تولید وسائل معاش، غذا، پوشاک و مسکن و ابزار لازمه آن؛ از سوی دیگر، تولید مثل.»

تولید و بازتولید از یکدیگر مستقل نیستند؛ تولید در شکل دهی بازتولید، نقش تعیین کننده دارد، و هر چه جامعه پیشرفته تر باشد، این امر بیشتر صادق است. حاصل آن، "جامعه ایست که در آن سیستم خانواده کاملاً تحت سلطه سیستم مالکیت قرار دارد."

انگلس، با توجه به یافته های مردم شناس آمریکایی، لوئیس مورگان، استدلال کرد که زنان در جوامع اشتراکی اولیه پیش از پیدایی طبقات، با مردان برابر بودند. تقسیم کار، بازتاب نیروی فیزیکی متفاوت مردان و زنان بود؛ روابط جنسی بر مبنای انتخاب آزادانه زوج ها قرار داشت، در شرایط حاکمیت "مادرسالاری"، نسب از طریق مادر مشخص می شد و نه پدر. اما با رشد بارآوری نیروی کار، روابط اجتماعی تغییر کرد. گله حیوانات تبدیل به ثروت شد و این مرد بود که گله داری می کرد. به تدریج زنان که در خانه موقعیت برتر را داشتند، موقعیت خود را از دست دادند. با افزایش ثروت (رمه) جدید، مردان می خواستند آن را برای پسران خود به میراث بگذارند. حق مادری، بر سر راه آن ها قرار داشت و از این رو آن را نابود کردند. به جای آن، خانواده تک همسری به وجود آمد که در آن زن برای تمام عمر خود به یک مرد مقید ماند و تابع اراده او گشت.

«نابودی حق مادری شکست جهانی - تاریخی زن بود. مرد در خانه نیز زمام امور را در دست گرفت، زن تنزل مقام یافت، مسحور شد، اسیر لذت جویی مرد گشت، صرفاً به ابزار تولید بچه تبدیل شد.»

انگلس می گوید، این شکست، بخشی از همان روندی بود که جامعه را به دو طبقه استثمارگر و استثمارشونده تقسیم کرد، و طبقه استثمارگر با اعمال کنترل بر دولت، وسائل اعمال قهر را نیز به انحصار خود درآورد.

«پیدایش اولین تضاد طبقاتی در تاریخ، مقارن است با رشد تضاد بین زن و مرد در ازدواج تک

همسری، و اولین ستم طبقاتی همزمان می شود با ستم مرد بر زن.»

در نتیجه، مبارزه برای رهایی زنان نمی تواند از مبارزه علیه جامعه طبقاتی جدا باشد.

از زمان نوشته های مورگان و انگلس در سده نوزدهم، مردم شناسی اجتماعی جدید ادعای آنان مبنی بر وجود یک جامعه اشتراکی اولیه مادرسالارانه را به سختی به استهزا گرفته است. علیرغم آن که ایده های انقلابی مارکس و داروین همچنان سرزنده اند، چنان گل و لای عظیمی بر تئوری های مورگان ریخته شده است که زیر کوهی از نقد دفن گشته اند.

پوشیده نیست که مورگان و انگلس در تفسیر شواهد اشتباهاتی داشته اند. هیچ مدرک مستندی دال بر وجود ایل همخون و دارای مقاربت بین برادران و خواهران، طبق ادعای مورگان، وجود ندارد. برعکس، هر چه قبيله "بدوی تر" بوده است، منع های جنسی شدیدتری بین "برادران" و "خواهران" وجود داشته است. این ادعای انگلس نیز حقیقت ندارد که ازدواج یارگیر از تمایل زن به رهایی از ادعاهای جنسی گروه مردان نشأت می گیرد. با توجه به مدارک خلاف ادعاهای مورگان، این نتیجه گیری، مصالحه نامعقولی بود با اخلاقیات عهد و پکتوریایی.

نظر مورگان و انگلس درباره مادرسالاری به مثابه قرینه پدرسالاری نیز احتمالاً نادرست است. به علت فقدان اطلاعات کافی درباره اهمیت نسبی گردآوری آذوقه (کار زنانه) در برابر شکار (کار مردانه) در دوران ها و مکان های گوناگون به سختی می توان آن را مبنای مادی مادرسالاری دانست. به دلایل روشن، مردم شناسی، نه تنها علم دقیقی نیست بلکه بیشتر با حدس و گمان پیوند دارد تا تاریخ.

اما منتقدان مورگان و انگلس، به اشتباهات فاکت های تاریخی آن ها انتقاد نمی کنند، بلکه بیشتر روش تاریخی و ماتریالیستی آن ها در تفسیر آن واقعیت ها را مورد انتقاد قرار می دهند. مردم شناسان می گویند، از آن جایی که امروزه هیچ قبيله بدوی ای از آن دوران اولیه جامعه بشری باقی نمانده است، نمی توان در بررسی آن دوران، روش تاریخی را به کار برد. بنابراین، می گویند، نتیجه گیری های مورگان و انگلس، صرفاً "حدسیاتی" هستند. به این ترتیب مردم شناسی مدرن انبوهی از فاکت ها درباره زندگی در جوامع بدوی را ارائه می کند، اما این فاکت ها را با نهادهای جوامع اولیه نظیر خانواده پیوند نمی دهند. باری، خود می گویند با تکیه به اصول روانی و اقتصادی که بنا به ادعای آن ها "همه شمول" هستند، اما در واقع بیشتر پیشداوری های طبقاتی خودشان می باشد، منشأ قوانین اولیه ازدواج را با توسل به حدس و گمان توضیح دهند.

بسیاری از همان مردم شناسانی که روش مورد استفاده مورگان و انگلس را نفی می کنند، منکر وجود یک دوران برابری بین زن و مرد هستند و وجود مالکیت خصوصی را مشخصه تمامی جوامع، حتا بدوی ترین جوامع می دانند. نویسندگان معدودی از شواهد جدید بهره گرفته

اند تا نظریه های انگلس و مورگان را مجدداً مطرح کنند. رابرت بریفالت در سال ۱۹۲۷ از یک تحقیق درباره زندگی اجتماعی حیوانات بهره جست تا ادعای وجود "خانواده هسته ای" از همان آغاز را رد کند. او استدلال کرد که دوره طولانی نگاهداری از کودک در میان میمون های باهوش تر، میمون های ماده را به زندگی اجتماعی واداشته است که در نتیجه، اولین گام در جهت انسان شدن است. همین اواخر، اولین رید استدلال کرد که همکاری بین مردان و زنان از طریق منع آدم خواری و روابط جنسی در میان ایل مادرسالار به وجود آمده است. او می گوید، آزادی و برابری دو جنس در اقتصاد شکارگر و گردآوری غذا، پیش شرط ضروری برای زنان بود تا بتوانند گذار از حیوانیت به انسانیت را رهبری کنند. بخش زیادی از کار اولین رید مبتنی بر شواهد مردم شناسی ارتدوکس است، که باز هم یک روش گمناهی است.

استدلالات بریفالت و رید نیاز به ارزیابی دقیق دارند، اما روشن است که علیرغم تمامی اشتباهات مارکسیست ها در بررسی مبادی نخستین ما هر اشتباهی هم که داشته باشند، در استفاده از روش تکاملی و ماتریالیستی و ایده جامعه اشتراکی اولیه مبتنی بر برابری زن و مرد خطایی مرتکب نشده اند. از نظر مارکسیست ها، موقعیت زنان در جامعه و ساختار خانواده را تنها می توان در متن شیوه تولید غالب درک کرد. علیرغم آن که زنان، قربانیان "پدرسالاری" دائمی هستند، موقعیت آن ها در جامعه و ساختار خانواده حتا در دو سده اخیر تغییرات زیادی یافته است. خانوار دهقانی پیش از انقلاب صنعتی با خانواده هسته ای مدرن تفاوت بسیار داشت. آن یک واحد تولید کننده و نیز مصرف کننده بود. زنان و کودکان که همداش یکدیگر تحت سرپرستی رئیس (مرد) خانواده کار می کردند، کالاهای را نه تنها برای مصرف خود، بلکه همچنین برای مبادله با دنیای بیرون تولید می کردند. خانواده دهقانی "خصوصی شده" و نسبت به جامعه بیرون، بسته نبود. چنان که مارک پوستر می گوید:

«واحد پایه ای زندگی دهقانی قبلی اصلاً خانواده زناشویی نبود، بلکه تمام روستا بود. روستا "خانواده" دهقانی بود... کار زنان برای بقای خانواده و جماعت آبادی حیاتی بود، و زنان سخت و طولانی کار می کردند. زن دهقان آشپزی می کرد، از بچه ها نگاهداری می کرد، به حیوانات خانگی و باغ ها رسیدگی می کرد و در مواقع لازم مانند درو، در مزارع دوشادوش روستا کار می کرد. زنان زاد و ولد را تنظیم می کردند و در گردهمایی های عصرانه خود بر روابط عاشقانه جوانان نظارت می کردند.»

تنها از هنگام پیدایش سرمایه داری صنعتی است که زنان در خانه منزوی شده اند. خانواده دیگر یک واحد تولیدی نیست، در حالی که بچه داری، آشپزی و شستشو به "کار خانگی" تبدیل شده اند، وظیفه زنان خانه دار به چارچوب خانه محدود شده است. خانواده "خصوصی شده"، که ایدئولوگ های حزب توری نظیر نویسنده سخنرانی های مارگارت تاچر، فردیناند ماونت، آن را ویژگی "طبیعی" تمام جوامع تلقی می کنند، به این ترتیب ظاهر شد.

کار زنان در خانه، گر چه از محدوده تولید

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۸)

اجتماعی خارج شده است، اما برای شیوه سازماندهی تولید سرمایه دارانه جامعه، برای شیوه تولید سرمایه داری ضروری است. زیرا کار خانگی، نیروی کار سرمایه داری را تأمین می کند. نسل اندر نسل، این نیروی کار زنان است که نیروی کار را، هم فیزیکی از طریق زاد و ولد و هم فرهنگی از طریق تربیت کودک بازتولید می کند، و به طور روزمره نیروی کار زنان است که نیروی کار کارگران را در خانواده "بازتولید" می کند و آن ها را برای کار در روز بعد آماده می کند. به گفته مارکس:

«این بازتولید بی وقفه، این جاودان سازی کارگر، شرط ضروری تولید سرمایه داری است... حفظ و بازتولید طبقه کارگر، شرط ضروری بازتولید سرمایه است و همواره خواهد ماند.» این حقیقت که نیروی کار خانگی مورد استفاده برای بازتولید، "خصوصی" شده است، وحدت دیالکتیکی بین تولید و بازتولید را مخفی می کند؛ کار خانگی یک وظیفه فردی تلقی می شود که خارج از جامعه انجام می گیرد. اما اگر زنان این کار بدون مزد را در داخل خانواده کارگر انجام ندهند، سرمایه داری، برای تضمین بازتولید نیروی کار، یا بایستی دستمزد بیشتری بپردازد یا خدمات رفاهی نسبتاً بیشتری ارائه کند تا جایگزین خدمات کنونی زنان خانه دار گردد.

نهاد خانواده، خود، نه تنها بخشی از زیرساخت اقتصادی جامعه است، بلکه بخشی از روساخت آن نیز می باشد. ما قبلاً نشان داده ایم که چگونه ستم بر زنان که در خانواده جای دارد، بر تمامی جنبه های زندگی حکمفرما است و مسخ کلیشه های جنسی در نسل بعدی را بازآفرینی می کند. همانگونه که انگلس می گوید، شیوه ستم بر زنان به نحوی که در خدمت شیوه تولید سرمایه داری است، منضمین این معناست که بر زنان طبقات مختلف تأثیرات متفاوتی می گذارد. در جامعه طبقاتی سرمایه داری، نقش زنان بورژوا تولید وراثت قانونی برای انتقال ثروت انباشته طبقه حاکم به نسل بعدی است. نقش زنان کارگر، بازتولید طبقه کارگر و نسل بعدی کارگران است. و زنان طبقه حاکم از ستم بر زنان طبقه کارگر نفع می برند، زیرا آن ها از به کار گرفتن نیروی کار ارزان زنان کارگر سود می برند.

مسلماً که زنان بورژوا نسبت به مردان همان طبقه مورد تبعیض قرار می گیرند. اما این اختلاف با ورطه ای که زنان بورژوا را از زنان طبقه کارگر جدا می کند، قابل مقایسه نیست. شواهد موجود در دو قلمرو کلیدی برای جامعه سرمایه دارانه، یعنی مالکیت خصوصی و آموزش، آشکار و رسا هستند. در سال ۱۹۷۰ زانی که نیمی از جمعیت را تشکیل می دادند، تقریباً مالک ۴۰ درصد از ثروت خصوصی در بریتانیا بودند - در مقابل، میلیون ها زن طبقه کارگر چیزی نداشتند یا دارایی بسیار ناچیزی داشتند. در زمینه آموزش نیز تبعیض جنسی وجود دارد، زیرا تنها یک سوم دانشجویان بریتانیا زن هستند، اما تبعیض طبقاتی بسی شدیدتر است. در سال تحصیلی ۱۹۷۵-۶ فقط ۹/۲ درصد دختران دبیرستان های عمومی به دانشگاه می رفتند، در برابر ۹/۱۶ درصد دانش آموزان دبیرستان های پیش کالج و ۱/۳۰ درصد

دانش آموزان دبیرستان های خصوصی. تأثیر طبقه بر شانس ورود دختران به دانشگاه سرنویست ساز است.

در این دو زمینه مهم، زنان بورژوا بیشتر با مردان طبقه خود نقطه اشتراک دارند تا با زنان طبقه کارگر. این به اصطلاح "خواهران" به دو دنیای مجزا تعلق دارند.

چه کسی از ستم بر زنان نفع می برد؟ فمی نیست های رادیکال، همچون بسیاری که خود را سوسیال فمی نیست می نامند و حتا مارکسیست فمی نیست، پاسخ می دهند: مردان. پاسخ ما به این سوال یک "نه" مؤکد است.

همسریک کارگر بودن، از نظر مالی به شوهر وابسته بودن، تحمل فشار مضاعف کار خانگی و انجام یک کار طاقت فرسای کم دستمزد، بسیار ستمگرانه تر است. همان طور نیز، مرد کارگر بودن، ایفای نقش نان آور خانواده در یک دنیای سخت و مخاطره آمیز، همراه با خطر بیکاری که همچون شمشیر داموکلس در بالای سر آویزان است، نیز مزیتی ندارد. مرد کارگر به همان اندازه زن از انسانیت تهی شده است. همان طور که لیندسی جرمان در مقاله درخشان خود "نظریه های مردسالارانه" می گوید:

«... از دستمزد خانواده، مردان بهره مادی نمی برند. این دستمزد فقط به اندازه حداقل هزینه های بازتولید است: مبلغ مورد نیاز برای نگهداری کل خانواده...»

در سیستم دستمزد خانوادگی، زن متأهل از دایره تولید مستقیم سرمایه داری دور شده است و از اینرو، مثل بیکاران حتا حق یک مصرف کننده نیز از او دریغ شده است. به این دلیل مهم است که می گوئیم بر زنان خانه دار ستم وارد می شود، اما کارگران استثمار می شوند. اما این به آن معنا نیست که مردان کارگر از ستم بر زنان نفع می برند...

کار خانگی، بنا به تعریف، کاریست که تابع ضرباهنگ تحمیلی ای استثمار سرمایه داری در کارخانه یا اداره نیست. لازم نیست تعداد ساعات مشخصی کار شود و سپس برای تجدید قوا استراحت شود تا بتوان روز بعد نیز به کار شدید پرداخت. بنابراین به هیچ وجه نمی توان میزان نیروی کار مصرفی در خانه را در برابر نیروی کار مصرفی در کارخانه اندازه گرفت. تنها چیزی که با قطعیت می توان گفت آن است که هم کار در کارخانه و هم کار در خانه فرساینده است - کار در کارخانه منجر به ابتلا به بیماری های شغلی می گردد (از این رو است که بیماری هایی نظیر برونشیت مزمن در میان مردان کارگر بیش از زنان خانه دار رواج دارد)، سوانح وحشتناک، خستگی مفرط و اغلب مرگ زودرس؛ کار خانگی به یأس، انفراد، ناامنی و امراض گوناگون دیگری منجر می شود که معمولاً پزشکان به آن ها بی توجهی می کنند. اما، بسیاری از فمی نیست ها استدلال می کنند که ستم واقعی بر زن به وسیله مرد اعمال می شود. آن ها می گویند مردان، متجاوز، پورنوگراف، کتک زننده زن و غیره هستند. در حالی که فمی نیست ها به درستی بر مرد به عنوان عامل این اشکال ستم انگشت می گذارند، در یکسان دانستن آن با عوامل اصلی ستم بر زن به خطا می روند. نمی توان گفت که همه - یا حتا اکثر - مردان، متجاوز، پورنوگراف و کتک زننده زن هستند. در مقایسه با ساختارهای سیستم

خلاصه ای از اطلاعات ها

و بیانیه های سازمان

"اعتصاب کارگران آب و فاضلاب خرمشهر ادامه دارد" عنوان اطلاعاتی است که سازمان ما در ۱۱ آبان انتشار داد.

در این اطلاعاتی آمده است که متجاوزان ۲۰۰ تن از کارگران آب و فاضلاب خرمشهر که در اعتراض به عدم پرداخت حقوق دو ماه گذشته و مزایای معوقه سال پیش، از روز شنبه هفته جاری دست به اعتصاب زده اند، امروز با تجمع در مقابل شرکت آب و فاضلاب خواهان تحقق فوری مطالبات خود شدند.

اطلاعاتی می افزاید که روز گذشته نیز ۲۰۰ تن از کارگران شرکت فرش البرز بابلرس که ۷ ماه حقوق آنها پرداخت نشده است، با راهپیمائی و تظاهرات خواهان تحقق مطالبات خود شدند. این راهپیمائی اعتراضی کارگران مورد یورش وحشیانه پلیس قرار گرفت.

در تاریخ ۱۷ آبان ماه، اطلاعاتی دیگری در ارتباط با تجمع اعتراضی کارگران شرکت توسعه سیلوا انتشار یافت. سه ماه است که حقوق و مزایای این کارگران پرداخت نشده است.

در این اطلاعاتی همچنین آمده است که صدها تن از کارگران نساجی های قزوین و گیلان به همراه معلمان حق التدریسی، بار دیگر در مقابل مجلس تجمع کردند. کارگران نساجی ضمن محکوم کردن سیاست خصوصی سازی رژیم، خواهان پرداخت حقوق و مزایای معوقه خود شدند.

سرمایه داری که ستم بر زنان را از طریق نهادهای خود استمرار می بخشد، این اعمال از سوی افراد و آن هم تعداد اندکی صورت می گیرد. دستمزد کم، ممانعت از ورود زنان به بخش های مؤثر اقتصادی، فقدان مراکز مراقبت از کودک، و نهاد خانواده ابزارهایی هستند که بازتولید را همچنان خصوصی نگاه می دارند و بدین وسیله فشار مضاعف بر زنان را پایدار نگاه می دارند. آن ها همزاد جامعه طبقاتی هستند که ما در آن زندگی می کنیم؛ این ستم هم کنترل می کند و هم کنترل می شود، اما نه به وسیله مردان منفرد و مسلماً نه به وسیله مردان کارگر.

به هر رو نمی توان انکار کرد که مردان رفتارهای سرکوبگرانه نسبت به زنان دارند. اگر کسی این واقعیت را نپذیرد، در واقع منکر این واقعیت است که رابطه اجتماعی همواره رابطه بین افراد واقعی است و این یک خطای ایده آلیستی است. اما باید مستقیماً جامعه طبقاتی را سرزنش کرد و نه عاملان منفرد آن را. ستم بر زنان به منافع زنان و مردان کارگر لطمه وارد می آورد. و تنها طبقه حاکم است که از این شرایط بهره می برد.



از صفحه ۱۲

چرا فرانسه شعله ور شده است؟

آنان را کنترل کند. در این میان سه نوجوان که ظاهراً اوراق شناسایی به همراه نداشتند وحشت زده می شوند و فرار می کنند. مأموران پلیس تا باغی به تعقیب آنان می پردازند. سه نوجوان سپس از دیوار باغ به یک نیروگاه برق می روند و خود را درون یک ترانسفورماتور برق پنهان می کنند، اما متأسفانه دو تن از آنان با برخورد به سیم برق ۲۰ هزار ولتی جزغاله شده و می میرند. «بونا» ۱۵ ساله و «زیاد» ۱۷ ساله که به ترتیب سیاهپوست و عرب تبار بودند این چنین قربانی پلیس نژادپرست فرانسه می گردند. همین رخداد بود که موجب شد تا جوانان کلیشی - سو - بوآ از همان شب ۲۷ اکتبر به خیابان ها بریزند و چندین خودرو و مغازه را آتش بزنند.

آتشی که این بار در کلیشی - سو - بوآ برافروخته شد به همان شهر محدود نماند و در روزهای بعد به شهرهای دیگر دیارتمانی (استانی) که این شهر در آن قرار دارد، یعنی سین - سن - دنی سرایت نمود و پلیس و نیروی ضدشورش نیز از شب ۳۱ اکتبر فقط به گاز اشک آور بسنده نکرد و از گلوله های پلیستیکی استفاده نمود. در همان شب نخست، درگیری هایی در حومه ی یک شهر در جنوبی ترین نقطه ی فرانسه گزارش شدند. شب ۲ نوامبر بیش از ۲۰ شهر حومه ی پاریس شاهد درگیری و زد و خورد بین پلیس و نیروهای ضدشورش از سوی و جوانان خشمگین از سوی دیگر بود. شب ۴ نوامبر چندین شهر دیگر در شمال، شرق و غرب فرانسه هم محل درگیری های مشابهی بودند. در شب ۶ نوامبر، پلیس ۳۹۵ نفر را دستگیر کرد، انفجار اجتماعی ۲۷۴ شهر را در بر گرفت، بیش از ۱۴۰۰ اتومبیل در آتش سوختند و برای نخستین بار در شهر دیگری در اطراف پاریس به نام «گرینی» پلیس مدعی شد که فردی با تفنگ شکاری به سوی آنها شلیک نموده و دو تن از مأموران را زخمی کرده است.

روز ۷ نوامبر، دمینیک دو ویل پین، نخست وزیر فرانسه اعلام کرد که از این پس فرمانداران حق دارند تا از قانونی که ۳ آوریل ۱۹۵۵ تصویب شده استفاده کرده و ممنوعیت رفت و آمد شبانه را اعلام نمایند. وی همچنین اعلام کرد که ۱۵۰۰ نیروی ذخیره ی پلیس و ژاندارمری برای «استقرار نظم» فراخوانده شده اند تا به یاری ۸۰۰۰ نیرویی بشتابند که در شهرهای «آشوب زده» مستقر هستند. دولت روز ۸ نوامبر «وضعیت اضطراری» اعلام کرد تا فرمانداران از این پس «قانوناً» حق برقراری ممنوعیت رفت و آمد شبانه را داشته باشند. هر چند ممنوعیت رفت و آمد شبانه در

چندین شهر برقرار شد و هر چند این ممنوعیت با حکومت نظامی یک درجه فاصله دارد اما این تنها نیروهای پلیس و ژاندارمری نبودند که در شهرهای مختلف به چشم می خوردند و نیروهای ارتش نیز مشاهده شدند. دولت پیام های کوتاه تلفن همراه (SMS) و وبلاگ ها را بهانه نمود و اظهار داشت که در روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نوامبر وضعیت را با شدت بیش تری کنترل خواهد کرد زیرا بر اساس این پیام ها و نوشته های وبلاگ ها «آشوبگران» قصد دارند به پاریس حمله کنند! به همین جهت فرماندهی پلیس پاریس تجمعات را از روز شنبه ۱۲ نوامبر از ساعت ۱۰ صبح تا روز یکشنبه ۱۳ نوامبر ساعت ۸ صبح به بهانه ی «جلوگیری از بی نظمی در اماکن عمومی» ممنوع اعلام کرد. با این حال وقتی که نیکولا سارکوزی، وزیر کشور، روز شنبه ۱۲ نوامبر برای سرکشی و بدون اطلاع قبلی به خیابان شانزه لیزه رفت تا استقرار نیروهای پلیس و ژاندارمری را بررسی کند، چند صد نفر به تجمعی خودجوش دست زد و برضد وی شعار دادند.

نیکولا سارکوزی که علاوه بر وزارت کشور ریاست UMP، حزب حاکم را نیز بر عهده دارد اکنون در میان نیروهای مترقی و کمونیست فرانسه به «جرج بوش فرانسوی» شهرت یافته است و جوانان در اعتراضات خود وی را «سارکوزی فاشیست» می نامند و خواهان استعفايش هستند. وی در اوایل تابستان گذشته به شهری در حومه ی پاریس رفت و اعلام کرد که جوانان باید با آب پرفشار پاکسازی شوند. او چند روز پیش از آغاز انفجار اجتماعی کنونی در شهر دیگری در حومه پاریس حضور یافت و جوانان این شهرها را «تفاله» هایی نامید که باید از جامعه جارو شوند. سارکوزی همچنین تصمیم گرفت تا خارجانی را که حق اقامت و کار دارند و آنانی که این حقوق را ندارند و در «آشوب» شرکت کرده اند فوراً از فرانسه اخراج کند. گفته می شود که ده ها تن که در درگیری های اخیر دستگیر شده اند مشمول این تصمیم وزیر فاشیست کنونی کشور می گردند و قرار است روز ۱۴ نوامبر نخستین گروه آنان از فرانسه دست و پا بسته اخراج گردند.

انفجار اجتماعی جوانان شهرهای حومه فرانسه ریشه در تبعیض ها و بی حقوقی هایی دارند که در عرض چندین دهه ی گذشته نظام سرمایه داری به ویژه به فرزندان کارگران و زحمتکشان مهاجر تحمیل کرده است. البته این بی حقوقی ها مختص مهاجران نیستند، کمابینه که در دستگیری های اخیر فرزندان کارگران «فرانسوی الاصل» هم کم نیستند.

نظام سرمایه داری فرانسه در ضمن تحمیل این مصائب همواره کوشیده است و می کوشد که دسته بندی های کاذب و ارتجاعی را برای پیشبرد سیاست های ضدانسانی خود به وجود آورد: فرانسوی و خارجی، مسلمان و غیرمسلمان، سیاهپوست و سفیدپوست، خارجی نسل اولی و خارجی نسل دومی و سومی از جمله این دسته بندی ها هستند. نظام حاکم در عین حال از هر شیوه ای برای فرونشاندن اعتراضات اجتماعی استفاده کرده است. در همین وقایع اخیر نخست رسانه های بزرگ دولتی و خصوصی وابسته به سرمایه داری کوشیدند تا با پخش چند تصویر و صوت نشان دهند که «آشوبگران» گروهی اسلام گرای متعصب هستند که با فریاد الله اکبر «نظم عمومی» را به هم می زنند. اما همین سیاست وقتی که یک مفتی دستگاه مذهبی اسلامی فرانسه فتوا داد که «آشوب و خشونت» جوانان باید پایان یابد به سرعت تغییر کرد و همین رسانه های بزرگ غیردولتی و دولتی به بلندگوی فتوای اسلامی تبدیل شدند و ناگهان فراموش کردند که در قانون اساسی شان اصل لائیسیتیه منظور شده است و لذا فتوا برای پایان «آشوب» قاعداً نباید محلی از اعراب داشته باشد. همین رسانه ها کار را به جایی رساندند که بخش هایی از خطبه های نماز جمعه ۱۱ نوامبر مساجد گوناگون فرانسه را نیز پخش نمودند، خطبه هایی که در آنها امامان جمعه خواهان پایان اعتراضات گشتند!

این فقط لائیسیتیه «جمهوری فرانسه» نبود که برای فرونشاندن انفجار اجتماعی به سرعت فراموش گشت، بلکه دموکراسی ادعایی آن بدون نظر و رأی پارلمان، این معبد جاویدان دموکراسی بورژوازی، زیر خوارها خاک مدفون شد. آقای دو ویل پین برای بیرون کشیدن و فعال کردن قانون نیم قرن پیش در رابطه با «وضعیت اضطراری» که در پیوند با مستعمره ی سابق فرانسه یعنی الجزایر بود از آدمک هایی که در پارلمان ظاهراً نماینده ی مردم هستند رأی نخواست و فقط آنان را مطلع نمود! آقای سارکوزی نیز برای اخراج خارجیان قانونی و غیرقانونی فقط یک لحظه از میکروفون پارلمان استفاده کرد و رأی و نظری از راهبان پارلمان نخواست.

آقای نخست وزیر مدعی ست که برقراری رفت و آمد شبانه این کمک را به والدین می کند تا از خروج فرزندان شان جلوگیری کنند، گویی اگر جوانانی که از سنین دوازده سیزده سالگی از نظام آموزشی به بیرون پرتاب شده اند و اکنون در شهرهای حومه تا ۴۰ درصدشان در بیکاری به سر می برند در خانه هایشان بمانند هم مشکلات نظام آموزشی حل می گردد و هم معضل بیکاری و هم فقر از جامعه رخت برمی بندد! آقای

وزیر کشور هم با اخراج خارجیانی که در وضعیت قانونی یا غیرقانونی هستند می‌خواهد چنین وانمود کند که اگر چند صد خارجی از فرانسه اخراج گردند معضلات و بحران‌های کنونی فروکش می‌کنند و حل می‌گردند، ضمن این که یک نماینده‌ی دیگر پارلمان فرانسه وابسته به حزب حاکم اظهار داشته است که اخراج خارجیان به تنهایی کافی نیست و کسانی که ملیت فرانسوی اخذ کرده‌اند و در «آشوب و فتنه علیه جمهوری فرانسه» شرکت نمودند باید از آن سلب گردند تا بتوان از کشور اخراجشان کرد. لذا وی تصمیم دارد در روزهای آینده لایحه‌ای را برای خلع ملیت خارجی‌تباران به پارلمان فرانسه ارائه نماید. یکی دیگر از اقداماتی که نظام حاکم در فرانسه در روزهای اخیر انجام داد برپایی دادگاه‌های فوری برای دستگیرشدگان با توجه به قانون «محاکمه بی‌درنگ» بود. این چنین است که ده‌ها نفر در عرض محاکمات چند دقیقه‌ای به زندان محکوم شدند. این نکته هم نشان داد که تا چه حد استقلال قوه‌ی قضائیه که در فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری در بوق و کرنا می‌کنند بی‌اساس و پوچ است. خلاصه این که دو هفته اعتراض اجتماعی کافی بود تا چهره‌ی واقعی جمهوری لائیک و دمکراتیک فرانسه بیش از هر وقتی در روز روشن خودنمایی کند.

اعتراضات جوانان همچنین نشان داد که وقتی بحران در یک کشور سرمایه‌داری ژرفا و پهنا می‌یابد چگونه تمام جناح‌های بورژوازی اختلافات ریز و درشت خود را کنار می‌گذارند و برای برقراری دوباره‌ی «نظم» همدست می‌گردند. هنگامی که نخست‌وزیر دست راستی وضعیت اضطراری و لزوم برقراری ممنوعیت رفت و آمد شبانه را اعلام کرد، حزب سوسیال - دمکرات نه فقط هیچ‌گونه اعتراضی نکرد، بلکه از آن استقبال نمود و در ده‌ها شهری که این قانون اجراء شد کم نبودند شهردارهای عضو حزب سوسیالیست که با طیب خاطر از آن حمایت به عمل آوردند. این طرز برخورد جناح «چپ» بورژوازی فرانسه بود. اما جناح راست افراطی چگونه واکنش نشان داد و پاسخ دولت چه بود؟ هنگامی که ژان - ماری لوین، رهبر گروه نئوفاشیستی «جبهه ملی» از دولت خواست تا فوراً ارتش را برای سرکوب «آشوبگران مهاجر» گسیل دارد، آقای دو ویل بین تنها پاسخ داد: «هنوز وقتش نرسیده است»!

جوانان عمدتاً مهاجرتبار از روز ۲۷ اکتبر

در اعتراض به برخورد خشونت آمیز و نژادپرستانه‌ی پلیس فرانسه در ده‌ها شهر این کشور دست به اعتراض زده‌اند. آنان به چند کلانتری، چند فروشگاه بزرگ زنجیره‌ای و نمادهای نظام سرمایه‌داری همچون رستوران‌های مک‌دونالد حمله کرده و آنها را به آتش کشیدند، اما عمده‌ی اقدامات جوانانی که از فقر و تبعیض به جان آمده‌اند اینها نبوده است و تاکنون ده‌ها هزار دستگاه خودرو و همچنین ده‌ها مدرسه در آتش سوخته‌اند. این خودروها از نمونه‌ی آنهایی نیستند که صدها هزار یورو قیمت دارند و در اماکن امن نگهداری و محافظت می‌گردند، بلکه خودروهای همسایه‌ها و چه بسا نزدیکان همین جوانان بوده‌اند که بعضاً با قسط‌های چند ساله به دست آمده‌اند و کارگران و زحمتکشان برای کار و رفت و آمد از آنها استفاده می‌کنند. این مدرسه‌ها از جمله‌ی آنهایی نیستند که خصوصی‌اند و مختص فرزندان ثروتمندان و اقتدار مرفه جامعه هستند، بلکه همان مدارس هستند که مادران و پدران همین جوانان در سال‌های اخیر برای این که تعطیل نشوند و کلاس‌های تا ۴۰ نفره‌اشان به ۳۰ نفره و کم‌تر تبدیل گردند دست به تجمع و مبارزه زده‌اند. در ضمن جوانان خشمگین در برخی از اعتراضاتشان به مأموران آتش‌نشانی یا حتی معلمانی حمله کردند که برای فرونشاندن آتش یا جلوگیری از حریق مدارس وارد عمل شدند. مجموعه‌ی این واقعیات نشان می‌دهد که واکنش‌های کنونی جوانان در انفجار اجتماعی برحق‌شان منبعث از یک آگاهی طبقاتی نیست و تنها از یک خشونت قابل فهم اما پوچ‌گرا و نیهیلیست سرچشمه می‌گیرد. انفجار اجتماعی جوانان فرانسه نادرستی ادعاهای دولتی و رسانه‌های بزرگ خصوصی و غیرخصوصی را مبنی بر تأثیر گروه‌های مذهبی ارتجاعی همچون اسلامی یا باندهای سازماندهی شده‌ی جرم و جنایت اثبات کرده است. با این حال به علت نداشتن یک تحلیل سیاسی مشخص و عدم وجود یک برنامه‌ی روشن مبارزاتی هم گروه‌های مذهبی، چه اسلامی و چه غیراسلامی و حتی باندهای جرم و جنایت محصول نظم سرمایه‌داری، امکان این را دارند که از خشم جوانان برای منافع ارتجاعی مذهبی و جنایتکارانه‌ی خود استفاده کنند. نظام حاکم و احزاب «چپ» و راستش به همراه توپخانه‌ی عظیم رسانه‌ای آنها جوانان را به خشونت متهم می‌کنند تا خشونت هر روزه‌ی نظم سرمایه‌داری را از اذهان پاک کنند. بی‌کاری، فقر، نابرابری، گنوسازی، سرکوب کور، نابودی خدمات عمومی، برچیدن دست‌آوردهای اجتماعی به

دست آمده در چندین دهه مبارزه‌ی کارگری، تخریب نیروهای مترقی و به ویژه مبارزات گذشته و حال جنبش کارگری و کمونیستی از جمله خشونت‌های روزمره‌ای است که کلیت نظام سرمایه‌داری اعمال می‌کند.

از ابتدای سال جاری میلادی که اکنون چند روزی به پایانش نمانده است جامعه فرانسه شاهد سه روی داد مهم اجتماعی - سیاسی بود. نخستین آن اعتصابات و تظاهرات میلیونی کارگری در روزهای ۲۰ ژانویه، ۵ فوریه، ۱۰ مارس و ۴ اکتبر گذشته بود. این اعتراض عظیم اجتماعی به همت اتحادیه‌های کارگری بر ضد خصوصی‌سازی و بی‌کارسازی و برای افزایش دستمزدها و اشتغال زایی بود. روی داد دوم «نه» قاطع کارگران و زحمتکشان فرانسه - چه «فرانسوی‌الصل» و چه مهاجرتباران - بر ضد قانون اساسی ارتجاعی و میلیتاریستی اتحادیه اروپا در روز ۲۹ مه گذشته بود و سومین روی داد نیز همین انفجار اجتماعی جوانان در شهرهای حومه سرتاسر فرانسه است که از ۲۷ اکتبر آغاز گشته است. این سه روی داد بزرگ و مهم شاید در ظاهر ربطی به یک دیگر نداشته باشند، اما در اصل هر سه اعتراضاتی بوده و هستند علیه نظم حاکم و سیستم پوسیده و به ته خط رسیده‌ی سرمایه‌داری. روی داد اولی نمی‌توانست از حدودی که داشت فراتر رود، زیرا که اتحادیه‌های کارگری - زرد و غیرزرد - رسالتی بیش از این ندارند و اصولاً برای خود تعریف نکرده‌اند. روی داد دومی با استفاده از ابزار دمکراسی بورژوازی که رفتارندوم است رخ داد اما نظم حاکم به نتیجه اش وقعی نمی‌نهد و در جهت منافع سرمایه‌داران و بدون تصویب قانون اساسی اروپا، مفادش را اجراء می‌کند که می‌توان به آغاز خصوصی‌سازی برق در فرانسه از ماه اکتبر اشاره کرد. روی داد سوم هم که خیزش جوانان حومه‌های شهرهاست در واقع یک شورش بدون هدف و مطالبه‌ی مشخص سیاسی ست. مجموعه این روی دادها بار دیگر نشان می‌دهد مادام که در برابر نظام سرمایه‌داری یک رهبری سیاسی در چارچوب یک حزب انقلابی کمونیستی وجود نداشته باشد بزرگ‌ترین و مهم‌ترین تکان‌های اجتماعی - سیاسی هم نمی‌توانند فردایی بهتر و روشن‌تر را ترسیم کنند و به یک انقلاب اجتماعی و دگرگونی تمام نظم موجود بیانجامند. وقایعی که تنها در سال جاری میلادی در فرانسه رخ دادند بار دیگر این پرسش را نه فقط در برابر کارگران و زحمتکشان این کشور که سرتاسر جهان قرار داده است: سوسیالیسم یا بربریت، کدامیک؟



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

A. A. A
MBE 265
23, Rue Lecourbe
75015 Paris France
فرانسه

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

تلفن روابط عمومی سازمان فدائیان (اقلیت):
۰۰۴۹-۱۷۶-۲۸۰۲۰۸۹۷

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 465 november 2005

چرا فرانسه شعله ور شده است؟

کردند. نمونه‌ی شهرک «منگت» که خود در شهر «ونیسو» که خود در حومه ی کلان شهری به نام لیون قرار دارد می‌تواند نشانگر این تراکم باشد. ونیسو ۵۶۰۰۰ تن جمعیت دارد که ۲۱۰۰۰ نفرشان در منگت زندگی می‌کنند.

شهرهایی مانند ونیسو و شهرک های درون آنها مانند منگت از امکانات آموزشی، درمانی و تفریحی بسیار کمتری برخوردارند و میزان بیکاری در آنها اکنون به چهار برابر میزان بیکاری در سطح ملی رسیده است و گاهی برابر با ۴۰٪ جمعیت فعالشان است. جوانان منگت که اکثراً فرزندان یا نوه‌های همان کارگران به اجبار مهاجر پس از جنگ جهانی دوم هستند دوبار در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۰ در اعتراض به وضعیت وخیم اجتماعی خود دست به اعتراض زدند و با درگیری با پلیس خشم خود را نشان دادند. پس از منگت و هر یکی دو سال، انفجارهای اجتماعی مشابهی در گوشه و کنار فرانسه رخ دادند و هر بار هم پس از یکی دو روز سرکوب شدند و نتیجه ای به دنبال نیاوردند. البته جوانان مهاجرتبار فقط به فقر و بیکاری اعتراض ندارند و به برخوردهای پلیس نیز معترضند. برخوردهای نژادپرستانه ی پلیس فرانسه در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته است و هر روز و هر ساعت بسیاری از جوانان مهاجرتبار با توجه به رخسارشان در معرض کنترل‌های تنفر آور قرار دارند. مردم همه روزه در کوچه و خیابان شاهدند که این پلیس گاهی دو جوان همراه با هم را متوقف می‌کند و تنها از جوان عرب تبار یا سیاهپوست می‌خواهد تا اوراق شناسایی خود را ارائه دهد و وی را تفتیش بدنی می‌کند.

روز ۲۷ اکتبر گذشته عده‌ای جوان در شهر فقیرنشین کلیشی - سو - بوآ از زمین فوتبالی خارج می‌شوند. پلیس نژادپرست تصمیم می‌گیرد که بدون هیچ دلیل موجهی

در صفحه ۱۰

شامگاه ۲۷ اکتبر شهری در حومه‌ی پاریس به نام کلیشی - سو - بوآ شاهد آغاز انفجار اجتماعی تازه‌ای بود که زبانه‌هایش این بار شتابان به سراسر فرانسه، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب گسترش یافت. آتش پدیدآمده از این انفجار بر خلاف انفجارات بیست سال گذشته زودگذر و منطقه ای نبود و هنگامی که در شب ۶ نوامبر به اوج خود رسید دیگر ده ها شهر بزرگ و کوچک را دربرمی‌گرفت.

چرا این انفجار اجتماعی رخ داد و دولت دست راستی حاکم و اپوزیسیون سوسیال - دمکراتش چگونه به آن برخورد کردند؟ ویژگی‌های آن چیست و عللش چیستند؟

امپریالیسم فرانسه پس از جنگ جهانی دوم برای بازسازی ویرانی‌ها به اندازه‌ی کافی نیروی کار در اختیار نداشت، به همین جهت از موقعیت خود در مستعمراتی که در آن زمان در کشورهای آفریقای شمالی و سیاه داشت استفاده کرد و حتا با نصب آفیش‌های بزرگ خواستار مهاجرت کارگران از این کشورها به فرانسه شد. ده‌ها هزار نفر در این دوران به فرانسه کوچ داده شدند و با حداقل امکانات در سی سالی که هنوز در فرانسه «سی سال شکوهمند» نامیده می‌شوند، یعنی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ به کار گرفته شدند. اکثریت بزرگی از این کارگران با یا بدون خانواده‌هایشان تا پایان دهه‌ی ۶۰ میلادی هنوز در حلبی‌آبادهایی زندگی می‌کردند که در پای ساختمان‌های نوساز که به دست خودشان برپا شده بود قرار داشتند. تنها از اواخر این دهه و اوایل دهه ۷۰ بود که حلبی‌آبادها به تدریج برجیده شدند و کارگران مهاجر در مسکن‌های دولتی جای داده شدند. اما این مسکن‌ها نه در قلب و میان شهرهای بزرگ همچون پاریس و لیون که در شهرهای اطراف آنها ساخته شدند. در درون این شهرهای حومه نیز باز شهرک‌های کوچک اما مترامی ساخته شدند و انسان‌ها را به طرز وحشتناکی تلنبار

توجه

آدرس پست الکترونیک (E-Mail)

سازمان تغییر کرده است.

لطفا به آدرس جدید در نشریه کارتوجه کنید.

info@fadaian-minority.org

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی